

آنجا عدرا از خود کرده فردا وقتی که نوبت کین نواخته شده و لہیات آتش و غا از طرفین بلند کردید جماعہ مرزا جانی بیگ  
 بہر اہمیان مرزا مظفر را کہ اکثری را جوت کچ بودند بہت و شیخ ستوہ کردہ مرزا مظفر سفلان بدین را قدر  
 بہر ب تخریس کرد و سودمند نیفتادہ آخر کار بجائہ نفاق لشکر و غلبہ فوج مرزا جانی بیگ جماعہ خود را گفت کہ  
 مشغول جنگ باشید تا و الہ و متعلقان مع اسباب خویش و انہمیش نمایین تھیل خود ہم منہزم نفاق و کوچ نواختہ راہ  
 کچ گرفت مرزا جانی گفت تا ہر اسباب کہ از دو ہمراہیانش و خانہہای مردم ماندہ باشند ہم بردہ ابستہ بہ  
 عقبش فرستادند و خود داخل قلعہ شدہ دست ترتیب بر سر مخولان مذکور نہادہ زیادہ بر مواجید نواجت و برگشت  
 اضافہ دادہ رعایا را ہم ہم الیام جرات زبان میرزانی ماضی فرمود و مرزا مظفر نیز در ای بہارہ و ابالی کچ رفتہ  
 پناہید و مرزا جانی بیگ مظفر بہ تہ آدخزینہ مرزا باقی سپرہ بود بشکرین و امر کشیدہ علیات را تمامہ صرف اہل تھاتہ  
 نمودہ زخم آسیب نانہ مرزا باقی بریل عام تہی انکو رستہ و عالی بر واج کریم و احساسش چون بوستان از نسیم بہار  
 شگفتہ بعضی مردم خاندنیل مثل عرب کو کہ و یعقوب علی کو کہ در ستام بیگ را بہر تہ اتم نواجت ملاکہ اعلی ولد  
 بہتر علی بہا بی خان خطاب اودہ حل عقد خود فرمود و گویش از ان در تہ خراجات وجودہ داشتہ اکثر  
 بہر فرنگی آشدنی تھگی و ملاری در از راج بود کہ مرزا عیسی غلوسی از س احداث نمودہ کہ آنرا عیسی میخواند  
 جانی بیگ آنرا کم کردہ میر تمام نہاد و در پمانہ غلہ نیز قصری کرد و انا بان تفاول بد گرفتند و چنان شدہ  
 آمدن صادق محمد خان چون جنر مرون مرزای باقی و منسوب کردید مرزا پاتندہ بیگ ہمارا الہما  
 مرزا جانی بیگ پسرش سوزن حسنور جلال الدین محمد اکبر شدہ فرمان قضا جیان صادر کردید مضمون آنکہ چون  
 از قدیم خطبہ این خاندان لازم و آید بہتر آنکہ من بعد سک و ارسال بہ ایاہ شیکش ضمیرہ ساختہ خود را بہ بندگی نامی  
 نمائید و بر اثر فرمان صادق محمد خان با فوج قوی نامزد این الکہ کردیدہ مرزا جانی بیگ ر جواب نوشتہ کہ اقا  
 بند گانیم چنانچہ خطبہ افازہ چہرہ اقسا رسیدانیم سک را نیز سترہ نقش و الانامی خود دانستہ پیشکش سرایہ  
 کالان اعتبار فدویانست ہمان بہر کردن اطاعت می نہیم اما چند سالست کہ ملک بی چراغ بودہ از راہ نوازش  
 فرحتی فرمایند تا چنانچہ لوازم بندہ کیست تدارک ارغمانی لائقہ دیدہ مصوب برادر خود مرزا شایخ تسلیم  
 حضور کند و در خلال حال صادق محمد خان آمدہ قلعہ سوستان اہکت بل خان و ارای کہوریہ وغیرہ کہ در قلعہ بودند  
 چنان جنگ انداختند کہ آئندہ تنگ آمدہ صف جنگ سا پیشرفت ندیدہ در پس خانہہای شہر بچہ رفتہ امر فرمود  
 گمانش اینکہ اندرونیان آگاہیند اندرونیان بچہ خبر دیواری نو فرستادہ از ان دست کردند و ر

اوق محمد خان نعت ساء آتش زدن فرمود و دیوار بیرونی افتاد و دیواری تو تیر از آن تازہ پیدا شد برائی  
 همین آفرین گشته تشویر قلعہ با فوق طاقت تصور کرد و چون مرزا جانی بیگ متوجہ آن طرف شد کجلی با کوس  
 شتافتہ تا بہرگز از ترس تعاقب نیامد و مرزا جانی بیگ مرزا شایہ شاہ مع از معانی لائقہ بحضور فرستاد و خود  
 ملت خاطر جمع کردہ نشست آمدن نواب خانخانان حضرت جلال الدین محمد اکبر از بارگشتن معانی  
 اشفتہ عبد الرحیم خانخانان پیر جان را در سال تسع و تسعین نامزد فرمودہ مرزا جانی بیگ بر اثر ان خبر  
 لشکر تری و شکی گرفته در موضع بوعصری تعلقہ نصر پو خندق عمیق کندہ قلعہ استوار بنا نهاد و نشست و  
 ستم بیگ امیر فوج دیگر سپستان پشاورا آن قلعہ را مضبوط تر نماید و خانہائی بر دهن قلعہ را میدان سازد  
 بند اینہمہ کرد اما لک کوی کہ درہ این طرف ہمایون بود بخاطر نیار و دہلی چون زوال آید ہوش را ہواس  
 منتشر و خطا در رائی رونما پید خان خانان بر کوی لکی رسیدہ آسجائی قلب کہ جز یک سوار ہستت بی ہم  
 مری نہ داشتہ و اگر چنی مضبوط کردندی بنگ کلخ ہم کی حریت ہزاران بودی دیدہ تمب نمود و گفت ہر گاہ  
 پچو راہ در آمد بر او آگداشت انشا اللہ کارش زود کشاید اول حواست ہتخیر قلعہ سوستان مشغول  
 رود اما آخر خیال اینکه ازین خاکتودہ چکشاید تا دار الملک صاحب ملک بست نیاید بچو ہم نمود کہ  
 نخت متوجہ تشویر دار الملک و صاحب مک شود پس جسی را مجاصرہ قلعہ سوستان نامزد فرمودہ از ان جانی  
 قلب با جمع لشکر عبور کردہ متوجہ مرزا جانی بیگ گردید مرزا جانی از گذشتن آن راہ در آمد امت بسیار  
 خوردہ ولی چہ سود کہ کار از دست رفت و دست انکار قستہ بود مرزا خانخانان مظفر نشان گزین و شوکت  
 مبین عنقریب مجاذی قلعہ مرزا جانی بیگ محکمہ مقرر نمود کہوینہ خانخانان چون نامزد این ہمہ  
 کردیدہ برگردیدن صادق خان ویرا بتو ہم انگندہ بود ہر جا از صاحب دل استمداد ہمت نمودی فی ذلک  
 خود و خواستی از ثقہ منقول کہ بزرگی از اہل اللہ ویرا خبر دادہ کہ درین ایام جناب کرامت آیاب  
 شیخ الشیوخ مخدوم نوح مالکندی علیہ الرحمۃ در آن کنیدی در گذشتہ اگر شما بقا تہ حوائی و  
 سبقت برید مظفر گردید و اگر مرزا جانی بیگ پیشتر رسید پیش برد از اتفاقات تا تید ایزدی مرزا  
 جانی بیگ با وجود آن قرب ہنوز بشرت فاکتہ حوائی آن منقاح از کنوز بخشاش رحمان نرسیدہ  
 کہ ان کوی دولت از میان در رہ بودہ کیفیت جنگ چون مسکریں پہلو کوب ہم افتاد چند  
 تو آہش کام ہنگ و نہ ہر پلنگ ترقیدی میفت و

بر و طوت مردان کاری بکاری آمد آخر صلا نصف ننگ داده از فرط کثرت سپاه جانبین امتیاز از ایندین  
 در سر چه جامه تیرا خلانند و سندان شاخه های سبز بنیه در سر انداختند جنگی رود او که گیت کفیش  
 به قیاس قیاس در نیاید در وقتی که کفه بکفه سنجیدند پادشکر مرزا جانی بیگ سخت گران آورده خانخانان  
 کسر احوال عسکر خود دیده رجوع بحضرت احدیت و تائید اقبال شایسته ای آورد از آثار عنایت احدی  
 و تائید اقبال سربدی و عین غلبه لشکر مرزا فیل مست از پیش لشکر رم خورده فوج خود بر بزم زد و باد  
 سدی بروی شان و زید ناگاه پریشانی رود او درین غلبه مغلوب بهزیمت رفتند و صد و ده یوم  
 یغیر المیزین اخیه بظهور پیوست جز پانزده کس پیش مرزا جانی احدی نماند مرزا ماده جان سپاری استیاد  
 اما شاه قاسم ارغون هزاران سبالغ ویرا برگردانیده کشتی رسانیده فوج مرزا در اثنای پریشانی بسیار  
 تلف گردید قریب وقت ظهر مرزا بانر پور رسیده چون ببلد اریهم نزدیک زمین رگیزار بود پوریا مارا بهم  
 و دخته پر یک ساخته تا شام بقعه آدم موجود است کردند خانخانان بهم سجاقت شتافته رو بر خندق  
 زده افتاد و راه آمد رفت از وقت بند ساخت مرزا جانی بیگ بیدر نوشت تا شهر را کو چانیده طلب  
 کرده در قلع کلا نکوٹ که برای همین روز نومرت یافته بود نشست و همچنین در قصبه دوه حکم مرزایی نموده خود  
 آماده جانبازی نوشت و جمعیت اندک گرد آورده گویند در تکی ماه مرزایی تمام روداده شهرین  
 بزرگی را آتش زده ماندند و جنبها مردم قطع الطریق کافه می بودند که ای حمل الثقال نبرخ نصف است  
 رسیده خانخانان این راشنیده صوبه دارانرا بخر تاحیه فرستاد تا قلعو نیر نکوٹ از دست محمد امان ترخان  
 و قاسم علی کسبل متخلص ساختند و شا بهره را شاه بیگ خان از تصرف ابو القاسم ارغون بر آورد و سرکار  
 چاکانرا بضبط دامان در دست آوردند درین ضمن پاشند بیگ پیش و مرزا ابو الفتح پیش عمر و ملک  
 بیاد دادند مرزا جانی این پر نشنیده بان تگلی اوقات خویش که لشکر خانخانان مورچال بدر بندش ملصق کرده  
 بودند و کابجدی رسیده که لشکر بان طرفین همو گیر سخنان میکردند و سنگ چوب می انداختند از پای می  
 دقیقه و ننگ آشته همچنان بر پای جانبازی آماده استاده بود کیفیت مصالحو و تسخیر ملک خانخانان  
 چون دید که مرزا جانی بیگ ناجان دارد از عرض و ناموس سخاوت گذشت و جان داد تنش معلوم نیست  
 بچه روز رساند بهتر دمام مواعید موثوقه ویرا براه صلح دلالت کرده شو و بنا علیه المپی صاحب مهر  
 جانب مرزا جانی روانه نموده پیام کرد که ما تو اصل همه یک الوس بندگان صاحبقران ایم و خواجانش

یک خانندان چه شد که بتقدیرات غلکی بعد بعد بمیان واقع درین جنگها استیلا از دست و دل  
 شجاعت آن شجاع بی مانند برآمده یادگار روزگار تو اند بود و اما معلوم باشد که طرف ثانی اقبال  
 الایزال خدیو گهسان و ارث چاروانگ هندوستان که بنده کیش سمرایه تنگ نام شجاعان و رستمیان  
 دورانست بر سر کار که باین درگاه سده ننهاده و سر بر لبها گذشت زیاده برین درینک ما  
 خلائی کوشیدن دست از جان عزیز خویش شستن است و چون جان عزیز بیطالت عصیان و ارث  
 زمین و زمان که اولاً مرعبارت از انست برود و عرض و ناموس و سیرت و صولت که این همه مقتدرت  
 اند عانید که باقیانند من ضامن کار و اعتبار شما ام همان به که کار از دست زده را بدست آرید گویند  
 در شکر مرزا جانی که قلیلی باقیانده بود درین وقت عسرت و تنگی اقصا فایه بوده و همه در ماتم مردکان  
 جامه و خیل زده لباس سوگواری آماده جان سپاری بودند و خود مرزا هم بدایخ پذیر و سپهر و تلف  
 لشکر و کشور چگویم بچه روز نشسته چون ایچی آمد نمود در تکلفات چندی بروی کار آورده که  
 خانخانان از شنیدن آن تعجب کرد و آخر کار بعد از دو که محمد علی کابلی را بر فاقه ایچی نزد خانخانان  
 فرستاد گویند بر حنی لشکر باین مرزا و از زمان در نهان عرائض امان طلبی بخان خانان فرستاد  
 بودند بهر کیف بعد از مواعید موثوقه قرار بران شد که یکچند همه بگره راه آمد و شد ارمانی و ابا شد  
 و لشکر باین همه بگره اختلاط و آمیزش و آمد شد کرده زنگ کین از دل بزوانید و مرزا مردم خود را  
 از جا بجا طلبیده مقابلید قلاع تسلیم کند تا کسان خانخانان تصرف نماید و از ان باز در جو مبار  
 که نایب ملک است و بدین سرد و امیر صورت یابد گویند بعد ادای شروط مذکوره اول مرزا  
 بعد خانخانان جانب ته رهگر اگر دیدند حسب تقدر در جو مبار قبل سرد و سواره بمصافحه قبل سرد و پیاده  
 بمحافه و بدین کردند و در نشسته و سوار گشته مرزا بفرق آبا و جبهه تهیه بر آمدن کهنه و خانخانان  
 در ته باستالت رعایان شست و واقعه مصالحه مذکور در شهر ارجری بود مدت حیات مرزا پانزده بیگانه  
 مرزا جان بر بند ایالت هفت سال تا واقع مذکور و استقلال براسه مرزا جانی بعد پد ریازده روز  
 که بعد از ان چنانچه مذکور شد که ملک از دست رفت بکلی ایام کام رانی براسه این طبعه سی و هشت  
 سال بعد از ان در سلک امر امنک شدند چون خانخانان از بیماری رعایا و ضبط و نسق  
 حدود و حذب و پر و خسته بخاطرش آمد که سیر ریای شو قدری نماید بنام علیه مرزا جانی را با خود

گرفته بر سر خور بندر لاهی میان کشتی بنشست در آنجا و اسم نجاش استیلا یافته که چه بد کردم خود را بر  
 حریف درین جا آوردم مرزا اثر تعزیرش را بفرست یافت گفت خاطر خان جمع باشد ما مردم از آن  
 قبل نه ایم که در عهد خدعه بیستم پس روز خانخانان از آنجا مراجعت کرد گویند روز خانخانان مرزا را  
 گفت دیدی بچه حید را بدست آوردم مرزا گفت بل حید خود را خود سقر شدید الهی شد که از ما حید  
 نشد نقلت که خان خانان میگفت که مراد مدت العمر هیچ انفعالی برابر انفعال جواب مرزا و نداده  
 روانه شدن خانخانان مو مرزا جانی بیگ شخص و چون خانخانان دید که مرزا تهنیه سفر  
 خود دیده است و خود از ملک خاطر جمع کرد حسب الامر شاهی دولتخان لودی بکومت تته مانده سو حضور  
 روان گردید هر چند صحبت مرزا با خانخانان خوب افتاده بود ولی از حضور همواره اندیشه داشته  
 تا چه پیش آید از اتفاقات حسن طالع چون بغرباط بوس اقدس اعلی رسیده خدیو عالم و عالیان  
 سایه مرحمت برگسترده و ریاضی عتده اکنه اعمی سوستان و ضرابخانه و بندر لاهی همه بوی  
 مستر و فرموده بحضور راند و لودی خانرا امر شد که حرم مرزا را برسم سائر امرا بروند و نوروز  
 و حضور رساند مرزا با استماع این واقعه هر چند سابق نوازشات موفور یافته بود بخود و مرزا خانخانان  
 دلا سایش داد و گفت این افتخار ما امر است مرزا گفت ماکه تا هنوز این رسم ندیده ایم چگونه کیا  
 شکل اینجه بی ناموسی که ستورات از چنین دو دست زمین بیایند تو انیم شد مگر خود را خود تلف  
 کرده آید خانخانان بحضور عرض نمود که نوروز نزدیک سیده و آمدن قبائل مرزا مدت مدید میخواهد  
 اگر این بار موقونی مرحمت کرد و می شاید پا و شاه از راه فرط کرم از آن داعیه بگذشت و امر شد  
 که مرزا جانی بیگ کلارا نزد پسر فریب تا بکار ملکش و ارشد برین بنای شاه قاسم ارغون و  
 خسر و خان چرکس و بجایان و عرب کو که و جمال الدین دیوان و خدمت مرزا غازی بیگ که  
 صفیر بود روانه شد و هر چهار از بیکر گردانیده و رتبه رسیده بکار ملک اتی پرداخت مرزا  
 جانی بیگ هشت سال تا هزار و هشت در بندگی خدیو زمین و زبان کارهای نیکو کرده در گذشت  
 حسب الامر پادشاهی نعشش بمراه خواجه محمد قوی بیگ پسته رسیده در میان مکتلی بر ملک معروف و من یافت مرزا  
 غازی بیگ بفرمان شاهی بعد پدرا استقلال خانشین شده امر که دید او در صغرن دیده بود و در هرگز  
 و قری نمی نهادند در عهد زندگی بر او شش مرزا ابو الفتح ظاهر انجامه رسد و در واری بود و در

تعلیم او این را در پس انداختند در آن صفر سن پنجاه گشته که اگر دولت بن رسید چه روزی که برین تیره  
 باطنان دوین نیارم از آنجا که تقسیم برانیزی مرزا ابو الفتح پیشتر مستوفی شده بود چنانچه مذکور شد و  
 این درین وقت والی براسه کرده در حساب خود توجیه کرده و آنخان نیز در ظاهر داری آقاوند یعقوب علی  
 کوکونگ را تالیقی آزار میسازید و هر که امر از اعلیٰ بخشید و غیبت از وضع نموده انعام ده یکصد حیل  
 میکند از سخت جبهه عبرت دیگران جاگیرش بمبا یعقوب که در خوروی پیش امام مکتبش بود داده و در ظاهر  
 بد بچونی و مراعات دکلای پدر کوشید دست تربیت بر خامکان خود نموده عرب کوک و بانیمان هرگز ویرا  
 بخاطر شجیدندی خافلان ندانستندی که بزرگی بقتل است نه بسال پس آن صغیر بزرگ فطرت کار خود را  
 روز بروز تقویت داده اول شهبازی را که خبر داری که بتر و سک میکرد و از آن خطابت شهباز خان  
 داده مدارا الهام ساخت ولی آنچه داشت نشده آنگاه احمد بیگ وکیل کل ساخته و مولدند و خدنگار را  
 دولترای لقب بخشیده بدیوانی که زید احمد بیگ جمیع دکلای دانی را ماضی کرده بفرط کیاست بر جمع ملک که امرا  
 و ارکان تحت ضبط خود برده بود و مرزا را محتاج چاشت و شام داشتند لکوک بیفزود و مرزا چون وکیل  
 و سخاوت یافت دست رعایت بر رعایا و سپاه نهاده در موجب ادراعات هر همه بیفزود و در انجمنی بود بزرگان و پیر  
 را بر طاق نسیم نشانید و در محافل ساخته و رفته رفته جاگیرت جلا گرفته خالصه نمود و عوض آن برات نقد  
 کرد با بکله با وجود خوروی کار خود را با پای بزرگ سائیده دم استقلال چنانچه باید در اندک ایام بزرگ و احمد بیگ  
 را احمد سلطان لقب نهاد با معنی گردید آن ابو القاسم سلطان چون کار مرزا بن خود کور مستقل شده  
 اول محمد علی سلطان کابلی که پیشتر محمد سین است خالوتی خود سیور علی نام در ایام پدر روز نوزد مرزا  
 غازی در شرط پنج بازی بر آشفته ندیم کو که قاسم علی کو که از بروج ساخته از دیوان بدر رفته بر حویلی  
 خود مقتول شده سبب منیل سستی که مرزا طلبش از ملازمان حضوری رسید جنگل را فرستاده بود دوم  
 بنی زیده آناه جنگ ایستاد مرزا آنرا شنیده گفت اینهمه کارشده و خان چرخش است اول او را باید  
 بچنگ آورد و مرزا عیسی ترخان رفیق جانی و بوده او را خبر رسانیده آگاه کرد و چون مرزا غازی یافت  
 که مقدم خبرشده و خان کار مرزا عیسی است که نخته در مردم سیچو که خویشان ماوریش بود و در پشت  
 وی گفت که امر روز و اورته فتنه قائم شود و ما نیز یک گوشه بدست آریم اقبال مرزا غازی  
 زور آورد و اول از مرزا مظفر ولد مرزا باقی در کبچ و مرزا عیسی ترخان در سیچو کم نه بودند و در

ابو القاسم سلطان ولد شاه قاسم خان ارغون که از سالهای دراز صوبه نصر پور بید اقتدار داشت و  
 در شجاعت باوشکل تند و حیات مرزا جانی بیگ سودا را بر انداخته قلعو عمر کوٹ را مدتی قافلش شده بود  
 و آخر پیشش بصوبه خود آورده بآنک خواهرش در خان مرزا جانی پوره و دختر خود بخوابزاده اش مرزا  
 ابو الفتح نامزد کرده و بعد نوشتش آن نامزد مرزا غازی داده گفت با وجود من مرزا غازی کیست  
 که ملکش تو تربیت یافتگان بدست داشته باشند اولاً جماعه ما هر اک از تبه بد انظرف میرفتن تباخت و  
 چون مرزا در آن باره نوشت جواب داد که میان ما و شما زمین با گاه که عبارت از جو تبارست حسد  
 میباشد باید شما بجد و خود مرزا رسیده باشید و از نیک بدانظرف نام سبرید و الا نه تا کن عالیجان حد  
 خودی نمائیم پس بر اثر آن نوشته چنان شورش بیا کرد که راه آمدن خشکی و تری بکلی سسد و در گریه  
 امرای قدیم و ترخان و ارغون ازین واقو شاد شدند که دین واقو مرزا خود سبر بر باد خواهد داد و  
 مرزای بزرگ منش و ظاهر از نشان نتوانش استمداد جو و اعانت طلب شده باطن لوزن و انگکان  
 خود را بپوره تازه می لوزخت تا از منافقان بچیر باشند و کاری کن که موجب انخدالم خصمان شود بر آن  
 مرزا غازی بکنگ ابو القاسم سلطان چون مرزا استیصال خصم موجب پائیداری ملک  
 دیده عنقریب از تبه بجمیت بر آه نفر ابو بر آه در راه بخوت بخون حریف هر جان خدق از نان  
 در موضع کاتیار رسیدند خدق زده مسکری ساختند ابو القاسم سلطان با چند جوان چالاک پیاده پارون  
 خدق ایستاده ندانند که فلان دعایه سازند و میگویند که دعای آمدن ایشان چیست ابو القاسم ازین  
 قسم زبون نیست که از لشکر کشی شما اندیشه مند باشد و بشجون کوشش نماید بخاطر جمع صفت  
 جنگ آماده باشند از انظرف جواب شد که دست خصم سر و جان خود شده است تا بر باد ندهد از  
 پائینشند حاصل مرزا از آنجا برآمده بر محاذی شا بکره و پیره زده مور حال قائم کردند و نوشتند  
 ابو القاسم بر بیج قلعو برآمده از سستی نخوت جوانی لشکر بازمای گفت والده مرزا جانی بپرسید هم و دست  
 محکم دانی و جمیع ترخان میان شما قسمت می کنم و جاگیر ات ملازمان وی بشان سید هم غافل نمی  
 دانست که تقدیرش بچه روز نشاند و خطا در یک چینیچه بخش کیفیت مصالحه شاه قاسم خان و  
 ابو القاسم سلطان از دانشش منش و عاقبت اندیشی بخود گفت این کار از پیشش بد واضح با لویست  
 کاوش موجب سوای ابدیت علی الخصوص با صاحب ملک معتر کرده با دشا روی زمین مخالفت

کردن ایشان ادا بخومی باشد بجهت آنکه راه تدارکش دیده آید عفو تقصیر و سپهر جان بخشش و خدمت مرزا  
استدعا نموده بجهت آنکه چون این فتنه فرو نشیند و بگیرد پیش مرزا شانشنا و قری کم مانند مانع مصالح  
می شد فدایان مرزا انرا دل نشان محاسب کرده بدست کاره نام خدمتگذار و فلولو نیان بهر ش دادند  
چون بیمار شد با جازه مساوت روانه تهر گریه بجز در سین بخانه و گذشته بعد رفع آن مانع ابو القاسم  
سلطان بوسیله پدر و برادر مستقیم سلطان ملازمت مرزا کرده بعد اندک فرصت رخصت یافت و روز  
چند بر این منوال آمد و رفت کرده کیفیت میل کشیدن چشم ابو القاسم سلطان گویند ابو القاسم  
سلطان سی جواد و صاحب خیره بوده اما از دست وی جدا و در پیش ریل که نویسی ایشان تاخت آورده روز یک با هم نشسته  
گفتند باید مکافات راتری از ترکش غیب باین سید دیگر یکی گفت همه اعضا پیش سبب کرم و سخا  
در جوش حفظند مگر چشمش خالی از آن هر که بتواند آنرا آماج کند قضا در آن نزدیکیها واقعه مذکور  
و داده بود مرزا بنجا صگان خود گفت که بر ابو القاسم اعتماد ندارم و بزبان بخشش قسم یاد کرده ام باید  
از نوزبانه اش عاقل گردید بخون ماند بر این بنا روزی سیر زور و قوی شخص کرده از ناله که مقابل میره  
وی بوده گذشته بر کنار آب در سبزه زار با نما مجلس افکند و قرار شد که هر یکی بی سلاح و نفر حاضر  
شود و آنجا نشسته کس بطلب ابو القاسم سلطان نرستاد که خیس تا مر با خود آرد تا درین تضرع زار  
بشغل آن پرداخته آید وی بدوق تمام که آن کتاب بناش تصنیف یافته بود کتاب با گرفته باشکوه  
مقرری سوار گردید در نیم راه رتو محمد علی سلطان کابل شو اطلاعش رسیده چون نطقه بر کارش بود آنرا  
نذیده در کمر انداخت چون بدرگاه مرزا فرود آمد حجاب گفتند مرزا با چندندیم آن کنار تفتن نشسته  
تشریف برید بغز و نخوت همه مردم در دیوانخانه مانده با یک نفر سوار زور می کرد و چند کس مرزا بودند  
وقتی که میان ناله رسیدند با با علی که بقدر قامت و جان و تن بسیار از او قویتر بوده بسته هر دو دست از  
عقبش محکم گرفت پس یکی دستارش را کرده و دیگری شمشیر و جبهه کشیده مضبوطا بسته به مرزا خبر فرستادند  
حکم شد تا با بنجا سیخار در آتش تفتیده میل در شمش کشته شد و در حدقه اش مجر صفت شبک ماند آنگاه  
زنجیر در پا کرده تاخت دیره اش مردم گماشته رفتایش که همه و عویدار شجاعت بودند ز بونی تمام دیده  
تاخت رسیدند و جعفر علی ارغون که خوشش بود ز جمعی چند انداخت و گرفتار شد و مردم دیگر در  
چهرای مردمان مرزا با مان جا کردند و بعد ز و ویرد ویرد لشکر شاه کرده رفته همه اموال وی بود



بخیط آورد و تعلقاتش را مراحت نرسانید پس ابو القاسم و جعفر علی را کشتی انداخته بدست دریا خان ملازم  
 عرب کو که در آن تته نمودند و محمد علی سلطان کاتبی را فرمود تا بضر بکنداق تو پیمان شانهاش نرم کرده  
 مکافات ندادن فیل کپرش نهاده حواله آتش خان کردند مرزا عیسی ترخان با نذویشته کار خود فرار کرده  
 متوجه حضور شد پس مرزا خاطر جمع کرده به تته نشست گویند با با طالب ایچی حضور را کبر باد شاه و درین  
 ایام مذکوره بطلب مرزا آمده بود و آنجا واقعات دیده پسند برای بر آمدن میزرا بحضور هر روز بگید  
 داشت اما بلحاظ این فتور که در ملک مرزای دید متوقف می بود و هم زورش بان نمی رسید که حکم کرده بود  
 تا آنکه در دو سال بعد فوت پدر نسق ولایت بمرتب اتم کرده از داد و پیش عایا و سپاه مزجون ساخت  
 و قرار آن داده بود و شبها مخفی بشهر گریه دیده باحوالات مردم من و من رسید و جام مال و جام و شکر صاحب  
 لگال بعضی جاگیر از مرزا را در حدود کشته سرشوش برافراخت مکافات را مرزا بر او شکر کشیده از تابت  
 اقبال جام داد و از انبای شکرش جام مال دلیل شکرش شده و شمن را از ملک برون کشید و آن ملک  
 بتصرف مرزا آمد جام داد و شرف ملازمت و ریافت و دختر خویش همزاد او اوه التماس زمینداری آن  
 حد و نمود و نظر بر حسن خدمتش مقبول افتاد تا آنکه مذکور حصه کرده یک حصه بچام داد و دو حصه را  
 خالصه کردند این خویشی طایف مخصوص مرزا غازی است زیرا که از غون و ترخان سابق بران برای آن بسیار  
 تک بود و کرد و دست نیافتد با بچام درین وقت خبر رسید که نواب سعید خان با ورون مرزا از حضور منجین شده  
 باستماع آن خبر مرزا راجع نموده گفت اگر زنده خزینه باشد مثل ابوم کیا بدست بیازنایم آنگاه مصالحو هم بدست  
 است تا سلطوت مانا نکل نکرده و نخست بر کوه گلی راه در آمدند و سازیم و قطع چه متین بنا نهیم لیکن بدست  
 آمدن خزینة و شوار پس بهتر آنکه قبل از رسیدن نواب سعید خان که بزور و لشکر از خان خانان  
 افزونتر سموع روانه حضور شویم بران قرار شد و خان پسر کس عرب کو که والد علی دیوان مع سپاه  
 معتقد و رتبه گزاشته احمد بیگ سلطان و لطف الله سلطان و خواجه امیر بیگ بخشی و بهمان خان ولد  
 حاکم و خان بانزدیکان همراه داشته و رتبه باغ تهیه روانگی حضور نشست و اقوام مرزا ابو القاسم  
 سلطان از حبس گریختن و باز گرفتار شدن ابو القاسم سلطان چون در حوالی عرب کو که بجز است  
 دریا خان خدمتگارش معتقد ماند رعایتش بجدی مرعی بود که اگر سوا اطوره و شرب بنق یا مروری  
 می طلبید کسی مانعش نمیشد بعد بر آمدن مرزا غازی بخواهر ساخت کرده که در میان خان طعام کنندی

برایش فرستاده و برنا کشتی تیار داشتند و آن طرف ناله و دستر استاده کرده تاشی با وجود فقدان بصارت از آن حویلی بزرگ که جز با دگیاه برون شدن مذمت بود خواب چارسان تنها بر آمده سوار بر خواب بود و بار زیر با دگیر راستان نهاده از با دگیر بالا بر شد و وسط بقعه حویلی طی کرده از در تپه نگی گنبد محکم زده بجز ارشفت که پوست اکثر تنفش بر کنده شد و خدا بزین رسانیده از دگیر حویلی حضرت علی را بنجود گرفته بکشتی عبور نموده بالای شتران راه زمین قوم شوره که از گوستبان بود سر کرد صبحی چارسان مخبر شده سوار و پیاده کیران روانند مرزا غاسی آن واقعه را در فتح باغ شنیده بفکر افتاد که مبادا آن تهمتن لشکری بشجون آرد و دریاخان بخون خانه خرابی بگردد جو بای سراغ آنها شده در قریه ساموتی شنید که صبحی از آنجا کشتی پرازند سفید پوش گذشته و از آن پس دریافت که چهار کس برد و شتر که دیدند و از آنجا سپردند سوار گشته جماعه در جلوراه کوه گرفته بران سراغ پویان شده بشان رسیدند و در جنگل متواری شدند هر دو شتر سوار سی که ابو القاسم سلطان و دیگر حضرت علی شخص نظر دریاخان شده حالی چون پروانه یک سوار بر حضرت علی رسیده وی زخمی بر پوزی اسپ زده چند کت ما بین ضربتها رفته آخر بر دو پیاده شدند و بعد زو و خود را حضرت علی کشته کردید ابو القاسم از شتر فرو آمده چند سنگ نزد خود جمع کرده میزد و دریاخان گفت باش تا لشکر پرا کند ام بسد و اگر از جا چینی که گردنت میزنم هر چند این را گفت انکسی همراه داشته پس به طلب کسان از آنجا پس آمده در ضمن ابو القاسم سلطان را در آنجا مانده دریاخان یک مقدم ده از نزد کیمیا بیک نفر دیگر یافته با خود متیق ساخت تا مابک بخود و در طلب دم پویان بود جنگ گاه را کم کرده در سراغش عاجز ایستاد آن مقدم که مرد کار کرده بود گفت آنجا که مردی بقتل رسیده باشد بر آئینه ز راغان بر آوریده باشا باید دید تا ز راخان جای نمایان یا نه بان نشان جاری یافته حضرت علی بریده بر نیزه کرده رو بروی ابو القاسم که بیشتر بسنه نشانده بودند داشته بشهر آورد و تمام شهر که گردانیده محبوس کردند و سقوت است که یک حضرت علی عجب خاک کرده دور روز که سر صاحبش در بازار آویخته بود و از وجد انگشت و چون در فوئش کردند مردش سینه بر تیر دیدند نیزه آغازی خبر یافتن ابو القاسم سلطان یافته اسپد خلعت بر آن عرب کوله و خلعت اضافه نمودند بجهت دریاخان نهاده رسیدن مرزا غازی بیک بحضور و سرفرازی یافتن آنجا میرزا بعد خلط جمعی از کار ابو القاسم سلطان از فتح باغ روانه پیشتر گردیده در بلده به کربلا قات لوزاب سعید رسید و موجبات توقف بزبان نیاز داد نمود و خان مذکور بجانش متوجه تمام گردیده بفرزند خود مرزا

سعد الله گفت از ناصیه این جوان آثار اقبال جلوه گرفت و ترا با او عقد اخوت بستم با هم برادری  
 صوری و معنوی مهند نمایند تا دلگران نکرده و هر دو با هم اکثر بچوگان بازی و شکار استخال میداشتند  
 پس بعد از مراد مقرر شد در هزار و سیصد و هجری بدر اختلاف اگر منشده قدیموس اعلی حضور شد  
 بنصب پرفرنق اعزاز برافراخته صوبه بسند بفرار در سال دیگر بعضی چند ماه قضا را شفقار بادشاه رود  
 و اختر دولت جهانگیر سراج سلطنت تباقت درین ضمن بعضی دشمن دولتان مرزا را بر این آوردند  
 که اگر آنکه نهان به تته رسیده بر اثر رسیدن مرزا به تته قران طلب نورالدین محمد جهانگیر بادشاه رسیده و بفرار  
 لود بخان میر عبدالرزاق مسموم منصوب امینی ملک ضبط و هرست سهوان و لاهری بندر و ضرابخانه شاه  
 مرزا غازی بیگ بجز و طلب متعدد سعادت بساط بیوس اعلی حضرت شد و بر غم جماعه مساد و دولت دشمنان که  
 در غیبت مرزا در باره اش چیز چند عرض کرده بودند از سابق سدا فراتر شده گویند در آن زمان شاه  
 با هم شهبان که در پیش بود با مراد در باره و غمگین گنگایش میفرمود چون مرزا وارد حضور شد امر را  
 گفت از غازی مرزا هم باید پرسید تا درین باره چه اندیشید امر گفتند و سه لود جوان نا تجربه کار از امر  
 سلطان چه داند بادشاه فرمود آخر دالی زاده ولایت هر آینه را پیش مخوف از صواب نخواهد بود  
 کس بطلب مرزا رسیده چون شرف نسین بوس دریافت بادشاه فرمود غازی مرزا درین مهم چه گونی گفت  
 بر چه عالی تعاضد نماید با صواب باشد فرمود آخر که ترا چه بنظر میرسد عرض کرد که قبله دین و دنیا بگاه  
 این بهترین غلامان را از راه نوازش باین خصوصیت تخص میفرماید آنچه بنظر میرسد وقتی عرض کنم که کیا تو  
 مبارک در کتاب از نظایر نظایر پادشاه هم بر عزیمت خویش بوده مقصود و نیز دریافت امر فرمود  
 دید آخر دالی زاده است هر چه میگویی صلاح دولت همانست عنقریب بان عزیمت تدارک مشرود و نخوا  
 شده کیفیت شورش خسرو خان چون مرزا غازی بیگ بحضوری شد میخواست احمد بیگ  
 سلطان را به تته ماند و خسرو خان چرکس را که از و اطمینان نداشت بخود گیر و خسرو خان مردم را تشویق کرده  
 تا ویرا بمانند احمد بیگ سلطان گفت مردم بومی همه کس و خان ساخت دارند برون من و من ندید و بنا  
 آن بار ویرا بخود برده چون بحضور رسید و نوازش یافت با حضور باز به تته فرستاده خسرو خان نوشت  
 که در آن نوبت داری دخل ریالیات نداشته باشد خسرو خان بعد آمدن احمد بیگ سلطان شیخ کاله اولاد قطب عالم  
 شیخ بهاولدین ملتان که داماد او بود و قاسم چرکس شورت نموده گفتند کیا را احمد بیگ ابی حرمت کرد

نزد حاشی باید فرستاد تا دیگری بوسی حکومت نکند بر این قرار جماعه از خون را طلبید گفت فردا نماز جمعه  
 را بسلام بگیرم و آنده مرزا غازی برسد و در دیوان عام بنشیند و بر این صورت کند صباحی احمد بیگ آنرا  
 را در یافته با جمعی که همراه آورده بود بکوی خود فروخته از آنجا بامداد شاه ابوالقاسم از خون که از  
 نضر پور رسیده بود براه عمر کوت روانه حضور کردید جماعه از خون بگیرند و خان تقاش بسیار  
 کردند بجز حافظ حقیقی از شکرستان محفوظا بحضور رسید و رفتن مرزا با اول بقندار هزار  
 و پانصد بگری موجب حرام نمکی حیدر ملازم شاه بیگنان لشکر خراسان بقندار رسیده تا یکسال کامل شاه  
 بیگ خان را حاضر کردند از دارالخلافه مرزا قره خان که صاحب صوبی القصبه بنامش مقرر  
 گشته بود مع انواع قاهره مستعین گشته مرزا بوسه معین یافت از تائید اقبال قره خان در راه که دست  
 و کلایانش خواستند شرکات جمعیت دی پسر وی کرد و بکر بود رسانند مرزا بخشی لشکر گفت صلاح است  
 در آن است که برگ قره خان این مهم معاهده تعویق مانده و جمعیتش را بر منتقل کرد و ماهی ملازم باشد بم  
 اقبال و سردار است چون هنوز جمعیت و خزینه من از جاگیرات ملک من نرسیده بهتر آنکه من بسیار  
 تا متوکل علی الله بهم ماسوره به پردازم امر استعین پادشاهی درین ابوتامل میکند اشتد که مرزا تقا  
 کوچ نواخته برون شد لاچار بود به بنامش راه سرگردند و خلف از آن موجب عصیان دانستند از حسن  
 اتفاق و امداد بخت هنوز اینها بر منزل چند از قندار رسیده بودند که لشکر خراسان منهنزم پس رفته  
 نتواند بنام مرزا مرقوم گردید گویند در آن ایام در قندار و حوالیش غله مبرقده اتم رسیده بودند  
 مردمان مرزا بسیاری تلف و سواران پیاده شدند مرزا و اوقه عسرت خود مروض حضور ساخته  
 حکم شد که وی به پیکر رسیده بدارک کار خود به چند تا من بعد پسر که برایش صد دریا بدبان کار شد  
 به مطابق امر مرزا آنجا رسیده در تهیه کار بوده که جماعه جدا و ناخواه دولتش بعضی با شاه رسانیدند که مرزا  
 باز بقند بوس حضور از ملک نیرسد با شاه از آن اظهار فرمان طلب بنامش فرستاده بجز رسیدن  
 فرمان چون سابق از آن آماده و متظر بود روانه بحضور گردیده و درین که رایات عالیات از کابل متوجه  
 لاهور بودند شرف زمین بوس دریافت روی غرض گویان سیاه کرد و از مراسم شاهی بزیادتی منصب  
 و جاگیر و صاحب صوبی قندار براسه فرزند متوجه شدن مرزا غازی بقندار صاحب صوبی  
 چون مرزا از لاهور بصوبی قندار میسر شد و اضافه سوستان و برخی از ملتان سراسر از آنسی یافته و در ملتان

رسیده خوبت اول پیشتر از خویش کسی را بنیابت آنجا فرستیدنت مرزا محمد امان ترخان را بسرفرازی  
 فیصل و علم و دیگر مرام تجویز کرده اما آواز نامسک احدی بخت گفت پسری نوازده دارم من  
 فرزند تابتی رسانده بصره امر فرزند کار بند شوم لهذا بو تونی وی احمد بیگ سلطان سرفرازان  
 دولت شده اعتماد خان خطاب یافته بقتدار رسید ملک اگر بود و عساکر اجنبی ابر شده بود  
 بهتر از اول و آبادان ساخت مرزا از ملتان بیگر رسیده و الیه کلان خود مو صاحب و خلان  
 ملک طلب داشته فیصل بهام ملکی کرده علی قدر حال هر یک از ملازمان و متعلقان را نواخته بعضی را خست بعضی را  
 بر کاب مقرر نموده براه سیوی و کنجاوه بقت بگرفت و آنجا نشسته بجهانجان و له خست و خان را  
 و لطف الله سلطان را بر افتادان فرستاد و در آنکسین و لر ری کپوری را چسبید و مفق مذکور  
 معین کرد تا هر از کدام دو دو نخوت بر آورده ستامل ساختند میر کبده الله سلطان را بخطابت غنی  
 ممتاز فرموده بسم رسالت نزد شاه عباس و الی ایران نامزد نمود که تجانف لایقه رفته راه منازعت  
 باین مسدود کرده انگاه بغزانت بر صدر ایالت میگویند گویند مرزا با وجود جاگیر در دست  
 تته و سوستان و بعض ملتان و تمام قندهار بسبب کثرت بذل و نوال همواره بی خرمی و فلاکت  
 گذرانندی روز و کیل خربش گفت شش شاه است که کاغذ و خل و خرچ معانته نفرمودند خرچ از دخل زیاد  
 می شود از راه نوازش ساعتی متوجه شده افزا چنگ بمطالع و سازند کاغذ را گرفته پاره ساخت و  
 گفت والد بزرگوار این هر چه داشت صرف کرده چیری برای من نمانده بود و زان مطلق مرا  
 بدر دولت خست و بی برات روزی داده بتایید اقبال روز افزونی الحمد لله که بی روزی نیم  
 چنانچه اینهمه عمر گذشت باقی نیز میگذرد و مرا این فکر میندازید و کلا بار دیگر بعض رسائیدند که خست  
 در تته همه مالیات را مستقرنت اگر شخصی آنجا برود و دیهات مالی آنجا رسیده خبر کند بعد از صلاح نیست  
 بر این بنا سایدند و اما در ای کپوریه را هند و خان خطاب بخشی کرده بته فرستادند وی غنی ملی  
 خست و خان ظاهر نموده آمده عرض کرد و مرزا با اهل مجلس فرمود تا پسرش بجهانجان را میر خانبنده باشند  
 ما جرای تسلط خست و خان گویند خست و خان در تته چون استقلال یافت نواهیای خود را بر ملک  
 تسلط داده مرزا غازی را مالک ملک میندانت منجم محمد بیگ و لدرستم بیگ نواستدش که حاکم  
 نیزنگوشت اکثر برار عنوان و ترخان سجدی پیش آمد کردی و کسی که پیشش آمدنی پاسه و سپا

در آن کردی و فتح الله ولد بھائی خان پسرش مرشد خان را که مرزا از پدرش بھائی خان معزز تر میباش  
 از جاگیر خودش خوانده باز داده و شیخ عبدالباقی ولد شیخ کماله در مجمع بزرگ بنود زنگریز پیرا شاه  
 اردتانی را از میان اشد نام برداشت آخوندان که هزاران بودند بلوہ کرده و پیرا در پودند  
 با بھلہ آنہم مذکور است علاوه غنیمت مالیات معروض مرزا شدہ طبع مرزا بغایت بر آشفت تار و زی  
 در مجلس گفت اگر خندہ اجوا بدختر خان را چوپ در دست داده در بان کنیزان کنم و فتح الله ولد  
 لطف الله بھائی خان را آفتابی سازم تا بحضور پدر و جد تو کران خود را دست بشوید و محمد بیگ سا  
 جلاجل در کمر انداختہ چون شاطران در رکاب کینہ بندگان دو انہ از ائمہ میر خندہ داشت کہ پیش  
 ازین تمنا خود بجا رسد با بھلہ بر آ آوردن خندہ و خان مع لوازسہ و کوا سہ و خورسہ و بزرگ جگر کس سانیو  
 داماد سہ گوریہ مند و خان خطاب بعباس صوبکی معین نموده مع رانانانکچند خندہ پوراوشہباز خان  
 نامزد کردہ کیفیت واقعاتی کہ بعد آمدن سند و خان رودادہ چون مند و خان مع سران  
 نامبرہ وارد حدود نصر پور شدہ خواست تا اول معاملات بیرون را وارد رسیدہ درون ملک را بدست  
 سلطان کہ مع برادران با اشارہ خندہ خان ہمہ را در قلعہ نصر پور محصور ساختہ ابو القاسم سلطان کہ پیشقا  
 خندہ خان با جازہ مرزا آزاد شدہ بود برادران و یاران خود را بران تخریب کرد کہ محصوران را  
 در بند نمودہ راہ رسیدند کنہ رانانانکچند را کہ تضرع رسیدہ بود از قلعہ برین آمدہ میرک محمد سلطان بن  
 قاسم علی سلطان را ہمراہ داشتہ بنجایہ معقیم سلطان رفت کہ او را مثلی نمودہ بچند و خان متفق نماید چون  
 مخالفت راہ ہم دیگر سخنان زدند از مجلس بیخاستہ یکی از ارعون بر و نس بقبل رسانید میرک مذکور کہ ہم  
 و تر دو کند کشتہ شدہ باین جزای سنگہ ولد یا کنچند نقارہ جنگ نواختہ از قلعہ برآمد و گفت نفس پدر  
 نسوزم تا انتقام بگیرم پس تر و دکلی کردہ شیر بیگ داماد شاه قاسم ارعون سو جاعہ عمدہ کشتہ قیل و  
 اسباب اشان حکمی گرفته بی دعوی ساخته آمدہ نفس پدر سوخت آنگاہ نقارہ نواختہ منظر روانہ  
 حضور مرزا گردیدہ بر سپید مند و خان و تارا انداس شجاعت را خطاب بر آوردند و خان بتوحیت  
 پدرش رسیدہ استمال کردند و تکلیف برگردیدن نمودند نیز پختہ مرزا ویرا بجاتہ آن جرات از  
 پدر و رتبہ برافزودہ اکنون مند و خان مع یاران مذکور بتہ رسیدہ خندہ خان را بی دخل کرد  
 پر چند خندہ خان زمینداران را بھائی بر غلانیہ اما از اقبال مرزا سخی و پیرا بجائے تر رسیدہ و

چون هندو خان ستمل کرده سرخان مع فرزندان رقیبه با رکندی رسیده میخواست روانه قندهار شود که در  
این شخص خبر فوت مرزا غازی رسیده فوت مرزا غازی بیگ از ثقات مذکور که چون مرزا  
در قندهار بآن پایه والاتصاع نموده و اقبالش روز بروز می افزوید جمعی ناخواه دوستش از انبای جنس بران  
آمدند که آن گلبن اقبال بصره فنا از دست و مند پس در حد و واحد و عشرین و الف بدست غلام خان  
زاده اش عبد اللطیف نام بقولی خند و بقولی مسموم کردند و تا نخیش شاعری گفته ع از دست غلام کل  
بدون رفته در بیخ و نقشش به تخته نقل کرده در یک گنبد بجا آوردند و قاری تخلص میکرد و شوگر زده  
می گفت طالب املی اول پیش و سه نامور گردیده و ملا مرشدین جردی و پیش نزد وی مدتها گذرانند  
گوستد در قندهار قاری تخلص شاعری دیگر پیدا شده مبلغی گرفتند و سپ و خلعت بوی داده تخلص  
موقوف کرد ایالت ترخان ختم گردیده که مرزا عیسی ترخان در آخر ایام جوانی چندی با ایالت این زمین  
یافته منقولست که مرزا و پدرش هر دو در وسیع مخصوص مقام تودی شغلی و جهالونی کلی داشتند زبانی  
سیر عبد الولی و زید اطف الله شیرازی نقل کنند که هر که در گنبد این پدر و پسر در مقام مذکور سکند و  
بجا جستی کند در پند و زالبه بر آید چون اولادی نماند و مند و خانرا باز خند و خان نمانده و از راه بی  
اعتدالی قدم بچانهاده پس بیانگیر بادشاه ملک تبسیل دیگر ممالک مخصوص حکام متعینه حضور فرموده چنانچه بعد  
ذکر احوال برتی امرای عهدار عون و ترخان مذکور شود انشاء الله تعالی امرای عهدار عون و ترخان  
پرخند امرای این سردو خاندان که در نفس الامر بنا بر کثرت پیوند بیکدیگر بسبب اتحاد یکی در شمار باید آورد  
بسیارند و نامسوده و راق علی الایجاز بجل حال جمعی از آن که شهرندی پرداز و سلطان محمود خان  
بن میر فاضل کوکلتاش بن عاد بن خواجه اصفهانی محل سکونت اجدادش موضع خواسکان از بلوک حسن بن  
اعمال اصفهان صاحبقران امیر تیمور کورکان فوجی باخت آن ناحیه که کشش بودند فرستاده احمد خواجه  
پدر عادل خواجه بدست میر حسن مصری و الد و النون افتاده در سلک فرزندان شهابی داد احمد خواجه  
بسه واسط بلک محمود خان میرسد و او در ولایت صفهان بکثرت جود و سخا نامی بوده و بنور زده  
واسط پسر عدی بن حاتم بن طال است والده سلطان محمود خان از مردم اتقانان کاسی شال مستنگ  
بوده در چهارده سالگی از و تردوات خوب وقوع یافته لهذا منظور نظر شاه بیگ شد بعد فتح سندی از امر  
حراست بیکر استغفل می شد وی بتول کرده آنجا را خوب نگاهداشت و در اکثر معارک با شاه بیگ

شاه حسن ترددات دائمی نموده بعد مرز شاه حسن چنانچه گذشت با استقبال وارث ملک بیکر گردیده  
 در حسن و ستین و تسهات از شاه طهاسب صفوی بخطاب خانی و علم و تقاریر و سخن طوع و بجامه و الطاف کثیره  
 سرفرزانی یافته و ملا محبت علی سندی برای وی از دستگاه اکبری تفویض ریاست حدود و اوچه و این  
 و بی از انتقال بلوچان آورده و درین ست و ستین و تسهات تا بهر خان حاکم سمیتپور را مقرر کرد و در  
 لشع و سبعین و تسهات معنی بر وی بیک المیچی شاه طهاسب بنواز ششش مکرر رسیده و میر ابوالمکارم از پنجاب  
 مصوب المیچی باید آید و مذکور زفته کرت دیگر حق بر وی بیک بخطاب خان خانی و انواع تفهات سیوم بار  
 رسیده در سال نهمده و ششاد و یک قلو یا تیلد از مبارک خان بستد و در همین سال اعتماد خان بر آنست  
 صیدایش جهت اعلی حضور اکبری با خلعت فاخره مع کمر و شمشیر صمغ و اسپ با زین و لجام و چهار زنجیر نایل  
 آمده وی صید را با معتقدان در همان سال روان نمود و در ضمن اسباب و مال دولت که ذکر آن طول  
 دارد مهبود شده محب علی خان و بجای بد خان با عانت کسان نمک حرام خویش و در قلو تنگ گرفتند و بانکه  
 فرمان شاهی بعد رسیدن صیدایش با انواع مراحم رسیده خوانین مذکور کار بند نشدند قضا را مری استسقا  
 لاحق حاشی شده روز بروز افزوده از در بند حصار بدن جان پاکش برون آمدگان ذاکت فی اثنی  
 و ثانی و تسهات در بهشت آسود تا ریخت امیر شاه قاسم بیگ بیک لارین ابوک بیگ بن  
 جو بیک بیگ برادر زاده فرید بیگ لار سمرقندی الاصل است که از قبیل بیگ لار که در سلک اولاد  
 امجا و حضرت علی انسلاک دارد و بیگ لار سید علاء الدین علی خوانده ولد سید نظام الدین ملک بن سید  
 بهاء الدین عمرو بن سید علی بن سید احمد بن سید عبداللہ بن سید جعفر بن سید عبداللہ بن سید نظام الدین  
 علی که از ترغیب برشته آمده ملک الشواسوزنی و در قدومش گفته **س** سمرقندی شرب شد و کوه ترغیب  
 ترک بوشرب خرامید سید **۴** وی بن سید ابوالقاسم بن سید زین العابدین بن شمس الدین محمد بن شمس الدین  
 حسین رئیس اولادنی عصره جعفر الحوج بن سلطان العارفین سید السادات فی زمانه سید عبداللہ الاعرج  
 بن سیدین الاصفهین الامام الہمام زین العابدین مومی علیہ سبب طوارق حدیثان ببلاد ترکستان قاض  
 در این تواجی با مضموم اتراک اولادش ارتباط یافته لهذا بیگ لار را با رعون اختلاط شده در زبان  
 شاه حسن از سمرقند رسیده مشمول نوازشات گردید و پر کنجات چینی برسم سیورغال یافته بانکه  
 زاده رانا و رسد صاحب عمر کوٹ منسوب شده و در شہور نهمده و چهل و بیفت پسری آورد



ابو القاسم در نزدیکی در جنگ اول با هالیون بادشاه که در بنهد و پنجاه و دور و دمای در گذشته فتنش  
 در موضع تورکی است ابو القاسم خان زمان ولد شاه قاسم بیگ لارینگور بعد فوت پدر سال  
 نزد مادر خود خواهرزاده رانا و رسه در مردم بی شکن داشته قضا را مردم جویند آن موضع را تا ختمند  
 در آن جنگ نمی بچهره اش رسید بان محل نزد مرزا شاه حسن آوردند و تربیتش جدید بلوغ فرمود موضع  
 کاجی انعام کرده اخترا قبایل روز بروز ترقی نمود بعد مرزا شاه حسن نزد مرزا عیسی بعد از آن پس  
 از واقعه قتل از غون از مرزا باقی گریخته بجان بابا پیوست و در بهاری وی کارهایی که کرد اندک مذکور  
 و مفضل بیگ لارینگور است و آخر نزد مرزا باقی آمده پس از وی پیش مرزا جانی بود و در امرای کزیه  
 انسلاک داشت چون خانخانان مرزا جانی بیگ را بحضور بر روی همراه بوده در صحبت اول اکبر بادشاه  
 از و پرسید که عمرت چه قدر است میخو است جواب دد که مرزا جانی بیگ گردیده گفت پنجاه و دو سال  
 بادشاه پرسید ولادت کی بود گفت فر عمر کوٹ بادشاه فرمود من و سیدیک مولدیم چون بادشاه مرزا جانی  
 را خواست امیر سردخان و خان زمان با هم گفتند بادشاه را نخلتی نخواست بچهره و بسند رویم درین  
 مکالمه بودند که هر دو امیر را طلبش ای آمد چون رفتند بادشاه درون بوده بدون دو اسپ شاد  
 یکی نیلد دویم سبگ خان زمان بکسر و خان گفت چون باشد که اگر این هر دو اسپ با هر دو بدهند چون  
 آن حرف مطابق بود جواب داد بلی ترا علاوه بر اسپ یک زنجیر نیل هم حرمت میشود گو یا سخن هر دو  
 امیر با قضا موافق بوده هر دو اسپ هر دو دادند و چون خان زمان بخانه رسید یک زنجیر نیل بر او  
 رسیده و هر دو نامزد شدند بخت مرزا غازی شدند مرگ مناره که بر اسپ خسته از آتاش تا اکنون باقی  
 گویند آن اسپ غریب صفات داشته لوزی در میان جنگ و فریق جانیش بر زمین افتاده یکی مرده  
 دیگر زخمی مرده را بر شکم اسپ زخمی را پشت خود بسته سر روز جنگ گریز بر او سوار بوده اسپ  
 با وجود آن بار در سه روز فاته که آب گاه و دانه ندیده و حوزدن زخمهای منکر سرگز از پا نیفتاد و تا  
 ختم دادند را بجای ترسانید و چون آنجا رسید دیدم جان داده مرگ اسم معنی آهوست و دیگر از آتاش  
 قله شاکره است بر کن ریا نکره که اکنون جز نام ندارد و میر ابو القاسم سلطان ولد خان زمان مذکور  
 که احوال او بقدری در سابق سطور مذکور با وجود فراموشی عت و سخاوت و رشو گوی و شوخ فحش بان  
 و همچنان عدلی نداشته بیکر تخلص میگردد و ولادتش نهصد و شصت و نه چندی نام را در اکی بیگ لارینگور

مذکور شود بنام وی کرده و آنکه صاحب منتخب التواریخ و میرطاهر آن کتاب بنامش نوشتند ظاهر است  
 تحقیقات شان سهوی نیست چنانچه مسود او راق نسو را بعینه دید و مصنفش بهن او اگر بیکدیگر یافت  
 و ایشان ممدوح وی میر قاسم سلطان ولد خان زمان برادر ابوالقاسم سلطان ایضا اجل طائفه  
 ارغون و بیگ لارست میر فرخ ارغون از امرای نامی مرزا شاه بیگ و شاه حسن بعضی شجاع  
 و بزرگی موصوف از آثارش جامع بزرگ فرخ یاد کرده که تمیز انبیاش بعد شاه پیمان و وقوع یافته و بنای  
 حال مشوره قطع اساس زمان قریب هم از آن قرار صورت ظهور دارد میر محمد یوش ارغون  
 در او اهل حال بلازمست همایون بادشاه و محمد زمان میرزا بوده بعد از آن در سلک امرای مرزا شاه  
 حسن اشطام بخت آخر با سلطان محمود خان پیوسته سرانجام گوشه انزوا اختیار نموده در شهر سمنه  
 و خس و شامین و ستمانه در گذشت پیش از وفات بر روز تاریخ خود با فتح رستم از قید این آن اهل  
 شاه حسین تکریمی در سلک امرای تکریمی مرزا شاه حسن اشطام داشته بحدت طبع و جودت  
 ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب بی نظیر آفاق و سرآمد علما بوده در فن تاریخ به بارت کامل  
 مختص رسید روضه السلاطین از مصنفات اوست میر علی که ارغون از امرای شاه بیگ شاهین بود و شجاع  
 و فراط است موصوف چنانچه در همین جمعیت همایون بادشاه مرزا شاه حسن ویرا بتقریب  
 فرستاده از آنجا چنانچه مذکور بی حضرت آمده گفت بادشاه را بوضعی یافتم که عنقریب کسی بر او خروج  
 کنند و این صورت هرگز مرئی و ملحوظ کسی نبوده قضا را عنقریب بدست شیرخان آن بادشاه کوته آن  
 پریشان یافت عنقریب بیگ ارغون مرزا ابائی ویرا از تته انراج کرده در زمین کبج اداره ماند و زمان  
 مرزا ابان بسفارش خرد خان آمده تقرب یافته و خنک خانان بجوالی سهوان کار را کرده اند کرده  
 مقبول گردید مرزا شاه بیگ عا و سخان ترخان بنا بر خصمی برادران در عهد مرزا ابائی بعضی  
 اکبری پیوسته در عهد جهانگیر حاکم تته بار شد و چون از عهد قزلباش بر نیامد مرزا غازی بیگ تته  
 چنانچه مذکور شد منصور و قائم مقامش شده نکته سیخ صاحب طبع بوده میرطاهر تاریخ طاهری بر  
 وی تصنیف نموده ملا بهبه و از خاصه خیل مرزا طریستی مرزا ابائی ویرا یکی از محل داده از و پسری  
 آرد و میر علی نام چون خود در عهد مرزا ابائی بجنگ خان بابا بعد از وفات کلی بجار آمده پیش که خود  
 از شرا و ارغون دانستی با مرآیم علی سلطان مخاطب گشته قاضی جنیکه در اصل مردی پریشان

حال بوده خطاب قاضی از قبیل برعکس نهند نام زنگی کا نوری باشد مگر صا ش از قضا تست بحق  
 رفاقت مرزا باقی در ایام تفرقه و یادوری بخت با وجودی استعدادی در عهد مرزا مسطور جاگیرات برود  
 مرزا اصلاح یافته وکیل مطلق و مدار الهام تمام ملک شد او جشن بر تبر سیده که صاحب هزاران هزار  
 اسپ و ششم بر آمده انسانی ازین نقل مستفاد شود گویند در جناب سید علی شیرازی شیخ عبدالوہاب  
 پورانی مع اکثر وجود و علما و اکابر مشیت امر ضروری پیش رفتند از رو حقاقت گفت بیا سید  
 ای ملا باقی قاضی نعمت الله که در آن زمره بحدت طبع انصاف داشت از دست رفته گفت قاضی با  
 ملا چه می داری و یک از علم معقولیت بی بهره بوده رفع آن سوال با نیوجده که خطی مدور با انگشت کشید  
 پسید اینچو شکست همه اهل کمال فلیس وقت ازین شکل ملا یعنی بحیرت افتاد و گفتند با این شکل  
 غیب پی منی بریم خود استاده شده تعلیم دزدانید گفت این شکل ناگشت که با این بزرگی مدور  
 در مانند بار مخطی سلسل کشیده گفت باری این اگر سهیلتر است جواب کنی گفتند بیت و حکمت  
 و بند مسایل کیمیا و سیمیا و تو سید و تسمیر بسیار خواندیم چنین شکل هیچ جا بنظر نیامده خبر شکات  
 خاطر روشن افروغ و دود خرد کرد البصیر سید گفت ہی نادان با این دعوی همه دانی درین صورت  
 کشاشه کا و قلبه را نیست چه سخت در مانند بزرگان بمعانه آنگونه صحبت اظهار مدعا آورده  
 خاطر پراستند چون دید که بزرگان را بغایت رنجانیدم پدر معذرت زده مدعائی که جهت آن پیر  
 داشت بنفاذ رسانید که همچو جوهر را مدار کرده مابقی ایام از آن بزرگان با وجود احتیاج  
 کسی بدین گذشته حواجه خلیل اصل و شمار بوده بحق خدمت که مرزا باقی را چنانچه مذکور شد  
 گرداب عزق یاری نجات کرد بر تبه عالی تقاضا عدا یافته مهر داشت بنفسمردی خوب بوده رئیس  
 مکتبی معروف گویند چون این را تکنا بافت وصیت نموده که تعمیرش در ایام حکومت است مباد  
 بکسی در اجرت ناحق گرفته باشد مراد و نش و فن نکنند از آن بیرون در گنبدش و راحاط علیاده  
 قبرش کردند خسر خان چرخس منسوب بچرخس خان از اولاد چنگیز خان که در وقت تبتاق حکومت  
 کرده نخست پیش ملا جانی بندری بود مرزا عیسی از و گرفته افتاده چی ساخت و بمعانه جوهر  
 ذایش عنقریب عملداری پرگنات فرموده در عهد مرزا باقی ترقی نموده در عهد مرزا جانی امیر  
 والا اعتبار شد صاحب توفیق و خیر مثلش کسی درین زمین برنخواسته آثاری که از

مانند صدی از لوک و امر عشرش موفق نشده و شصت جامع در آنک پل و چاه و تالاب و رتبه  
 و مکی و لواج شهبند تعمیر فرموده که بر سر کدام مبالغ کلی بصرف رسیده باشد و چه این توضیح آنکه  
 روزی بر بام حوٹی خود بر آمده ناگاه نظرش بر زن بسیار که غسل میکرد افتاده خواست آنچه را که  
 علماء مانع آمدند پس کلمات آنهمه خیرات بعمل آورده کسی از در باب سکا شنه در عالم رویا بعد از آن  
 حال پرسید گفت تمام شوبات که در دنیا کردم باعث نام و نشان شده بکارم نیامد الا روزی مشغول  
 تخریب بودم کسی بجز درون سیاهی حرمی نشسته تا بر غاستن مکس باختیار ظلم را از تخریب باند و آسم خلی  
 دل آنجا نذر مرا بخشیدند وی از امر آنجا مدار تر خانیه است و چنانچه مذکور با تابعی میرزا غاز خان  
 با چند کس دیگر به تهر رسیده و بعد مرزا جانی بیگ چون مرزا غاز خان بجزو شد مدتی با استقلال براسه  
 ملک رساند جامع چرکس و نواسههاش در حکومتش خود سهوا کردند لهذا از دل مرزا غاز خان بیگ افتاد  
 حکم بفرستش رسید و هندو خان منسوب شد چون در آن نزدیکی مرزا غاز خان در گذشت مولی نماید  
 و خود سری این مورد من حضور شاه می شده ملک امرای تیمور یعقب کشیدند و بقوله وی از تهر سو  
 بند لاهی شد و از آنجا بایران شتافته شجاعتش این صرح خسرو و دهلوی دیده شده و ع  
 خسرو از توپناه می طلبیده بجا تیخان لطف الله نام ولد خسرو خان مذکور در همای مرزا غاز خان بیگ  
 بجزو وقتندار بوده در برانداختن افاغنه حدود وقتندار تمامی نیک عمل آورده پسرش  
 فتح الله در حکومت جدگامزنها کرده بصوبه ارسبارک چاچکان رایت استقلال برافراشت اکنون  
 اولاد شیخ کمال بنایر قطب الاقطاب شیخ بهاء الدین ملتان موسوم بقبیلہ قریش نواسههای خسرو خان مذکور  
 در تهر بکویتش که محض زمین مانده سکونت دارند ملا محمد علی دیوان مرزا جانی بیگ و اما در منزل  
 کهر بود در تهر محله بنامش مشهور مرزا نذارش محمد قاسم نام بخدمت جعفر خان وزیر شاهجهانی منصب  
 نشی گری یافته پسرانش محمد عظیم و محمد عارف اند محمد عظیم بعد پسرش سید کارند کورگ دیده و  
 و محمد عارف نزد پادشاه برزاده محمد کام بخش غنشی شده اولاد هر دو بدلی نقل کردند در تهر نواسههاش که  
 مذکور کردند تا اکنون ملا کدرا علی بجا تیخان از امرای مرزا جانی ولد جتبر عمل است با مرزا غاز خان  
 بیگ سوم گردیده محله بیانی خان بنامش مشهور محمد امان ترخان از امرای جانی بیگ است و یاد در  
 عرف ملک انگفتندی چون ملک ان بنامش تحقیف الف مشهور امیر بیگ از بقیه ارفونست

نیز بخشی

بخشی لشکر مرزاجانی بود و با وی بحضور رفته بازار امیر گیوبی شهر میر احمد بیگ و بزرگ نزد مرزا  
جان از خاصان بوده و مرزا غازی ویرالقب سلطان داده وکیل کل ساخته و چون صوبه قندهار یافت  
بعد تجویز محمد امان مذکور که عذری آورده ویرا اعتماد خان خطاب داده بنیابت پیشتر رستاده بود  
پیشتر ششم بیگ و نبیره اش میر شرف و در تیره از سعادت زبیتند زبان سعادت بلقب کهنه بردگانه پیر  
میه یا وگاری میر شرف است و ایضا از اولاد مومی الیه میر سنون و میر سخن در مشهور نامی تته اند محله  
بزرگ سکن گاه شان بوده که اکنون امیر خانیان در آن زمین سکونت دارند و از ان خاندان جز نبه تا  
که مذکور کرد کسی باقی طبقه امرای سلاطین تیموری پس از فوت مرزا غازی که در حدود وادی  
و عشرین و الف واقع چون خسر خان خود سردمند و خان پستش کشته آمده گوشه گزید میر عبدالرزاق  
احوال راعض حضور کرده امر شد که وی تا آمدن امیری آنگذود در ادبضا آید و خسر خان را بیدخل نشا  
لهذا خسر خان نظر بر نال اندیشی بقولی که مذکور شد از ملک پاکشیده مرزا اسد ششم بن سلطان حسین  
مرزا بن بهرام مرزا بن شاه اسماعیل صفوی که در اول حاکم زمین داور صفات قندهار بوده و چون  
اوزبکان بر خراسان استیلا یافتند تاب مقاومت نیاورده در اثنی و الف بخدمت اکبر بادشاه سیده  
حکومت یافته و بعد ایالت باومغوض گردید و منتخب التواریخ استوار که معز الیه را جهانگیر بادشاه بگوت  
در است تته سر بلندی پهنیاری فرمود و پیر عبد الزاق معمر امر شد تا محال معمره تته را از  
مرزا واقع و هست و بود جمع بسته بجاکیش تنخواه دهد و ولک و پیر نفقه بصیغه انعام دهد و خرج حواله قندهار  
از یک خاطر حضرت ظل الهی با بادی انضام توجه دانی داشت مشافهت بمومی الیه رسیده و در بچونی و  
انالی و رعایا و رفاه بر ایا که ظاهر در ایام شکست ریخت عمال ترخانیه از مرکز اعتدال تجاوز داشته  
تاکید شد و مرکز خاطر حضور اعلی آن بود که مراسم عدالت و اعتساف از و بخولایق بعمل آید بعد ورود  
وی درین زمین قضیه بر عکس و نمود لاجرم بعد چندی محزول و حواله را ج شکدن گردید و چنان تقریباً  
که تا مستغنیان راضی نکند باریست بعد دو سال باز راه شفقت او را از ان مجاب بر آورده بنوازش  
خلعت و اول صوبه لایا و ثانیان پنه و بهار مشیر از فرمودند از ماد و عهد شاه جهان کناره گزیده در  
اگره اقامت و رزید در گوشت شورجسته می گفت و فدا تخلص میکرد و بر او شش مرزا منظر حسین  
هم قایلین متعارف بود و باستیلانی اوزبکان درین نکت و الف بخدمت اکبر بادشاه پیوسته سنبال در

اقطاع یافت از دهم اشعار گزیده مذکور پس از استم مرزا مراد از امرای شاهجهان بوده و آنست که  
 خطاب داشت ایضا بمرت طبع موصوفه اشعار جسته دارالکمال بعد استم مرزا مصطفی خان نام امیری  
 بنظامت تته رسیده چون معزول شد مرزا با پیرید بخاری در سال پانزدهم از جلوس جهانگیری سلطان  
 هزار و سیست و هفت هجری منصب و هزار و سیست و هفت و پانصد سوار به صاحب صوبگی تته معین  
 شده و قبل بران فوجدار به پیکر بود بعد از ان تو اب شریف الملک المودت به شیرینان چشم  
 آیالت تته رسیده در عهد و کسب ال بیست و یکم جلوس جهانگیر مطابق هزار و سیست و پنج هجری  
 شاهزاده شاهجهان از پدر کران حاضر شده باراده عرات عجم با معذوری از خواص به تته رسیده از  
 آن داشت که چندی در تته ماند شریف الملک نوبت جنگ افکنده چندگاه بامین کار توپ و تفنگ  
 گذشت چند کت از شرقی و جنوب و شمال شهر شاهزاده پور شها کرده شکست خورد نزدیک سپیده  
 متصل ال مکی نوبتی جنگ صوبه داده استخوانهای موتای آن جفت بنور در زمین نمودار گویند  
 یکبار بگیم باد شاهزاده که حامله بود فرمایش چند عدد و انار کرده و شاهزاده بدستخط خاص بر تته در ان  
 باب نوشت وی جواب داد که من خود به بگیم میزیم و در حال فرنگی توپ انداز را گرفت تا توپی  
 درون خمیر عمل بگیم افکند و گفت اینجا چنین انارها وجود دارند بعد مد توپ بگیم را که ایام حمل بسیار رسیده  
 بودند وضع حمل شده قبل خود شریف الملک در مومین دیده توپی را آتش داده بود و خیالش اینکه  
 شاهزاده بدت کند ظاهر او در همانوقت در طرزه العین باد شاهزاده نقل مکان فرموده بود و  
 نوب خطا افتاده بان خطا عالی انگشت چشم خود که بدان نشان بسته بود بطیش از صدمه بر آورده و  
 یک چشم از ان ابتدا شده بر تقدیر صدق اینمفوقه گوید از خود مکافات سوئی عمل خود کشیده بگله  
 بان انتقام بجز و جلوس شاهزاده با سار سید و برتی منصبداران دیگر فقیش بنظامت وی ما خود  
 گردیدند مرزا عیسی ترخان از بنی اعمام مرزا غازی نبیره مرزا عیسی بزرگ که در ابتدا ای  
 ایام ایالت میرزا غازی در شورش رفیق ابوالقاسم سلطان بود و از مرزا اگر نخته در مقام بجز  
 منتظر تا بمانده و ثانی بقدر گرفتاری ابوالقاسم سلطان و میل کشیدنش از تترس جان گرفته روانه  
 حضور شده بود آنجا در سلک ملازان رانده پس از آنکه مصدر خدمات گوناگون گردید در ابتدای سال  
 هزار و سیست و هفت هجری آخر سال جهانگیری جهانگیر منصب پیر هزار سوار ایالت تته یافته مغرب

بر است قلع کرناں نامزد گردید آنجا بود تا عهد شاه جهان گوشت خرنندی داشته را تک موفزش و مکی  
 تاشای تاشیان آقاقت گویند سنگهارا خود از انطرف فرستاده بود و در مدت هژده سال تعمیر  
 یافته و در پیش از آمدنی موضع نوزائی است که برای خراج مقابله سلافتان انعام بوده گویند درین تعمیر  
 را تک مرزا در گذشت عمالش بس کردند و الا نه مرکز خاطر مرزا آن بود که روبروی نشین بزرگ  
 بر چهار طرف نشینهای شایان بجواب سید گیز ترتیب هند با بجا بعد از اب امیر خان میر ابوالبقا  
 نام ولد نواب قاسم خان انکلین الپروی بن ملا سیر سز واری چون شاه جهان جلوس کرده نسبت بقای  
 که از بهر میان شد یعنی مذکور در صل داشت و ستانجی جام لکرا که باز لشکرش تاخته بود و حسن  
 خدمت رانای دمارا چه کامره قوم و محل بت نامبرده را تعیین بلده فرموده او در او از سال هزار و سی و هفت  
 بجری روانه شده در بلده تنه رسیده منصبداران مقتیدتته را اکثر اخوذ و موزول و مصادره فرمودم کلا  
 بیاسار رسیده و محل بت در انان دمارا چه بفضو شده سرافرا گشتند امیر پورا آباد کرده و بیت و بنا مسوس  
 وجه آنکه سابق بران که هنوز با مارت نرسیده بود و سوزان آنکو سواره گذشتت میان صحرا جماعه شبلی  
 خدمت موفوره کرده بودند راضی شده استغفار حالشان نمود معلوم شد که آن زمین خارج جمع و دریا  
 و آن مردم آنجا موشی امیرانند و اوقات بخت سیکز ایند مکافات احسان را درین وقت که  
 ناظم تته شده و ضابطه آن زمین کردید زمین مذکور بنام آن مردم معتر کرده گفت تا آباد کردند و ده  
 بستند حالا جای عالی نشین پرگتات بتوره و بهر اسپور و درک و پلجاریست با بجمه مومی الی جمع افتخار  
 امیری عالی مقدار بوده حق تعالی و فریش برکت داده جهان امیر خانی و بند در سندن و هند بود الا تبت  
 بحمال علم و فراست موصوف از فراستش نقلهای غریب شهر منجم نقلت که روزی در آینه دیده عکس  
 خود سلام کنیک گفته واقعه طلبان این را بجا نسبت داده عرض بادشاه کردند چون بران آگهی یافت  
 بعضی رسانید که سلام من بعکس خود موجب آن بود که مونی چند سفید در محاسن دیدم بمشده اینک در  
 ظل تربیت ایلینصور سپر غلام شدم تعظیم محاسن کردم این عرض و پسند حضور شده و بدین رای صاحب  
 از تشریش شستی بو الفضول که با دعاش بروت رانات مبادند پاک گشته اند آثارش مسجیدی  
 بعد خراب کردن معبد بنود واقعه محله بهائی خان مابین چوک عبدالغنی و ملک ان یادگار و ایضا را تک  
 مقابر بزرگی است بزرگی در اکثر اولادش مختلف شده بمنجرا ضیا الدین خان نو جد ارسوستان

و شمس الدین خان و تفت خان است و از جمله انبایش میر ابو الکلام شهو و تخلص که مذکور گردید محقق و بی  
 وقت برآمده و میر عبید الرزاق جامع علوم عقلی و نقلی عجوبه روزگار زینت پیشانی گویند او در بعض  
 مخارج الکن بوده و بتدبیر صایبه آنرا کمان کیم کرده چنانچه در نهایی که در ادبی مخارج آنها مجرب داشت مطلق از تکلم  
 سوختن نموده و در هر زبان بدان مطابق حرفت زدی اگر احیاء لغتی بند شدی علی الفور بلغتی دیگر تکلم  
 نمودی توت درک و حافظه لغت و جامعیت علوم بر این قیاس تو آنکه در پیشانی الکن عطا فصاحت  
 عظیم داشته اما السع بود السع کسی است که در زبان توان گفتن لهذا تکلف آن نمودی که در سخن گفتن سلفا  
 حرف زانیار روی از او پرسیدند که در عربی چگونه گویند که نیزه بید از او بر یک سوار شود یعنی خود گفتن  
 اطمینان رکب فرسک بی اندیشه گفت اتق فتانک و اعد جوادک اسماصل بعد امیر خان نواب  
 مظفر خان جباگیری الموسوم بمیر عبید الرزاق موسوم که بقرا میسطور از بعد او در میان این دو شخص  
 مشهور تر قایم بوده و بعد از وفات صاحب ملک تته با مات بود نظامت باصالت یافته از آثار و  
 جامع واقع کوردی باز آرتنه است که در ایام امینی بنا نهاده بعد سید ابراهیم ولد میر با نیرید  
 بخاری مذکور حکومت یافت آنگاه نواب معینیان در سال هزار و پنجاه و هفت مطابق بیت و یکم  
 جلوس شاه جهان بایالت تته رسیده شش سال بکمرانی گذرانند و در خلال حل حکومتش بسال هزار و  
 پنجاه و نه هجری مطابق بیت و سیم جلوسی ملک تته بزیب او رنگ خلافت معوض شده و سد کار بهر  
 و سوستان در قبول رحمت گردید و از آن پیش صوبه ملتان در جاگیر آن دره التاج تجزیه بوده بقرار  
 ضابط صوبه داران بنیامتش توسط یافتند بعد از نواب مظفر خان بسال هزار و شصت و سه  
 هجری مطابق سی و هفتم جلوسی ناظم مناظم تته گردید شش سال باند آخرین حکام عهد صاحبقران تته  
 دست مشکین باغ که اکنون جزا سی ندارد و سی ساخته بود در ضمن ایامش در سال بیت و نهم جلوس  
 شاه جهان مطابق هزار و شصت و پنج هجری سپهر شکوه و زور دارا شکوه منصب هفت هزار سی و صاحب  
 صوبگی تته رسیده ناظم بلده نامش گردید و چون نوبت بود جو زیب او رنگ سلطنت عالمگیر با و شاه  
 خلف گرامی صاحب قران شان رسیده قباد خان در سال هزار و شصت و نه هجری رسیده قضا  
 در عهد و تحا و دبابی صعب عا در روزگار سکان این دیار شده و شاهزاده محمود دارا شکوه وارد  
 گردیده و بتوجه لشکرش کلفت مجد در و داد مشهور است که دارا شکوه در حین توجه به تته



بخاطر آن بود که مکر قلوبش بلائق نشستن بوده باشد بجزو قین گفت این حوئی کسیت چون شنید که  
 دار الحکومت و قلوب ارک همین است زود بر آشفته بر من آمد و امر کرد که آتش و سندانها را لاله لاله  
 کهاث بلده را آتش زده اند سوخته کهاث انان ابتدا نامی الحال بعد قباو خان نواب لشکر خان  
 در سال هزار و هفتاد و یک هجری مطابق سیم جلوس عالمگیری وارد تته شده مطابق چهار سال بماند  
 پس نواب غنصر خان در سال هزار و هفتاد و پنج هجری مطابق سال هفتم جلوس عالمگیری وارد  
 تته شده سه سال بماند و در گذشت پس نواب سید عزت خان المودان بوزت پیر که  
 فوجدار بمکر بود در سال هزار و هفتاد و هشت هجری مطابق سال نهم جلوس عالمگیری بوزت  
 ایالت تته مزنگر دیده دو سال کامل گذرانیده بعد نواب ناصر خان خالوی عالمگیر پادشاه  
 که امیر متدین تقوی شعار بوده و در وادی شولوای شیشی برافزشت در سال هزار و هشتاد و  
 هجری مطابق سال دوازدهم جلوسی نظامت تته رسید دو سال بسیر پس بوزش نواب سعادت خان  
 در سال هزار و هشتاد و دو هجری مطابق چهارم جلوسی صوبه داری تته یافته بانقضای دو سال  
 کمابیش نواب سید عزت خان کرت شان در سال هزار و هشتاد و چهار هجری مطابق شانزدهم  
 جلوسی نظامت تته رسیده شش سال ملک اند بعد نواب خانزاد خان در سال هزار و نوزدهم  
 مطابق بیت و دوم جلوسی ناظم مناظم تته شده قریب پنج سال بسیر و طبع شعر نیکو داشته اشعار  
 در نسخ بو قونی و نواب سردار خان در سال هزار و نود و پنج هجری مطابق بیت و هفتم  
 جلوسی بقبا صوبگی رسیده سه سال بماند کرد و سه سال کامل ماند قضا را در ایامش و با و غلام تته  
 اتم و شد رسیده ویرانه های آنوقت که برگ و جلاد واقع دیگر بحال اصلی نگرا تید بعد عزش نواب  
 مرید خان که در اصل راجه زاده جدید الاسلام بود در سال هزار و نود و نه هجری مطابق سیام  
 جلوسی با یالت تته رسیده و گویند با وی چند هزار راجپوت همراه بوده بپاس آنها و جو کمال  
 خویش چون بر کهاث بلده رسیده دریافت که گداز بازار قصابان گاوکش تا طور ارک لاچار است  
 جانب قاضی حسین قاضی تته پیغام کرده که با من جماعه کثیر از قوم سند و راجپوت و کاهنا قصابان  
 گاوکش از گداز بازار برخیزانند با و این جماعه نه پسند و مضائقه کند از آنها که نسق پادشاه  
 شریع پرور استغنی از تهیدید و اگر چنین کسان بود قاضی مولی شباشب بقصابان تقید فرمود